

بها

کتاب سیاسته الامصار فی بحره الاعصار و ریاح
الخنکیر تا لیف عالم النحر قاضی القضاة منہاج
الدین بن سراج الدین الجوزجانی مشتمل بر ذکر احوال و
مغول و ذکر سلاطین اطراف نوبت خانیت ایشان
از ابتداء خروج پادشاه جهان کسرامی خنکیر خان تا زمان
دارالسلام بغداد و تحسیم مویک کواکب عدو بالو خان و وقایع
استیلاء و شعلاء ایشان بتمام ممالک و تربت لشکر کشی و
دشمن کشی و این موافقت و موافقت و مرسم شہادت و
شجاعت و بسالت ایشان و حوادث و وقایع کہ بعد از نصر
دولت ایشان بطور رسیده و مشاهده مولف در آمد
بسی و تمام سزای عتاق احاطه میزند و کما کتاب نور مشکر و مد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برابر با ب خرد و دانش و اصحاب کما و پیش محنت و مستور نخواهد بود که بمفاد ان الله و
 بالعباد در هر عهده از عهد زمان با مقتضای حکمت سبحان بمصدوقه توتی
 الملك من تشاء و تعز من تشاء ذی شوکتی را در عرصه جهان طسوط الیها فذا المفران
 سازد که بتکفل احوال عباد پرداخته جراحات صد و رشیدگان دهر بر اسم رفت و مرعش
 استیام پذیرد و خفقان قلوب غم رسیدگان روزگار بمفرج دلگشای التغات و معدلتش
 باصلاح آید تا همگامیکه بمصدق ان الله لا یغیر بقوم حتی یغیر و اما بانفسهم از سبیل
 غوراشند اصرار از قانون بی اعتدالی و ناسازی ساز و باب تعدی و بحالی بر
 چهره عجز و مساکین باز حرکاتش از نظم طبیعی خروج و زبان آه تشبیر داد خواهان از دست
 بیدارش بزبان عروج طیت چو خواهد خدا سرخونت کند بگردار بدر همونت کند مقصد
 لطف حق با تومدارا پاکند چونکه از حد بگذرد رسوا کند سمت ظهور و بروز یافته نایره غضب قمار
 شعور و خرمن سوز هر خشک و تر گردیده بمنطوقه و تنازع الملك من تشاء و تذل من تشاء
 کوکب بختش را در معارج اوج رفعت و عزت بهراج حنیف خواری و مدلت رسانیده سرستی
 و تکفل احوال عباد را بخت کفایت دیگری محول و مرجوع فرماید قطع با بشتند فی اشل
 کله کو سفند خلق کان را خدای صاحب و والی شبان بود صاحب بجای او
 و کیرایشان کند چون بنگرد که بر کل نامهربان بود چنانکه ماسدق انمقال چون اراده

ازلی متعلق بآن شده بود که صفت جلالی ظهور یابد و چندین تومان خلائق در سربلنده از
بلا و ممالک ترک از کفر و اسلام گشته کردند نوبت جهان بانی را نامزد چنگیز خان و قزلباش
او کردند و در اندک زمان از اقصی بلاد چین تا مصر و از کنار دریای سند و طاهر
هند تا بطن روم و بلغار و قرم مشتمل بر بالا ایشای و قرقر و سلنگای و تنگوت و قراقرم
و انغور و ترکستان و فرغانه و ماوراءالنهر و خوارزم و خراسان و غور و غرستان
و غزنین و کابل و زابل و سیستان و کرمان و فارس و قهستان و عراقین و دیار
و موصل و میافارقین و حلب و شام و آس و روس تا کلارد با شتر متصل سخاک
فرنگ که طولاً و عرضاً زیاده از چهار فرسنگ است در مدت پنجاه سال بلکه کمتر
سخا آنرا کردید نظر بر خواهش دوستان این عبار قدوم راه روان طریق حکایت
طرازی و مرحله پیمان وادی عبارت پرداز می منهای سراج جوزجانی بذكر محلی از
وقایع اموری که از اولی خروج انطا یفه تا انقراض دولت آنها آنچه مشاهده و آنچه
با اعلام مخبران صادق معلوم کرده مبادرت نماید تا یاد کاری بماند قبل از بیان اصل
مطلب فصلی در بیان حادثه که در خروج انطا یفه موعوده وارد شده است
تحریری آید بتوفیق الله تعالی بدانکه ثقات در کتب معتبر حدیث اشراط ساعت
علامت قیامت روایت کرده اند چنانچه صحیح سنن ابی داود و بحسانی و کتاب بدو
تاریخ مقدسی و تاریخ ابن هیثم نابی و کتاب احداث الزمان در نیمه کتب خروج آن
طایفه مسطور و مرویست اما آنچه در سنن ابی داود و بحسانی است روی عن النبی
انه قال لا تقوم الساعة حتى تقائل المسلمون الترك قوما وجوههم كاللجان
المطرقة يلبسون الشعرو في رواية لا تقوم الساعة حتى تقائلوا قوما نعالهم
الشعرو لا تقوم الساعة حتى تقائلوا قوما صغار الاعين ذلف الانوف
كان وجوههم كاللجان المطرقة اما روایت صاحب مقدسی عن ابی هریره
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انه لا تقوم الساعة حتى يقائلوا المسلمين
الترك قوما وجوههم كاللجان المطرقة صغار الاعين خنفس الانف يلبسون

الثعرا مار وایت ابو الحسن البهظم بن محمد النابی بقول عن النبی صلی الله
 علیه وسلم انه قال ان مقدم خروج یا جوج وما جوج الترتک وفسادهم
 امار وایت احداث الزمان من تصدیف ابی عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی
 الایث الشیبانی عن ابی هریره انه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 وانذی نفسی بیده لانقوم الساعة حتی تقائل الترتک صغار الاعین جر
 الوجوه ذلف الانوف کل وجوههم کالجبان المطرقة وعن ابی مسعود کانی
 بالترتک قد اتکم علی براذین مخرقة الاذان یعنی کوشای اسبان ایشان شکافه
 باشد روایات کتب معتبره این بود که در قلم آمد و معنی جمله این احادیث آن باشد که
 مصطفی علیه السلام فرمود که قیامت پای نشود تا شمارا که امت منیدم تا تلافی
 با قومیکه از مشرق بیرون آیند بروز موثینه پوشند و در شب در زیر موثینه باشند
 سرخ رویان و تنک چشمان پست بینی و رویهای ایشان چون غریبهای پهن و کوشای
 اسبان ایشان شکافه اما ابو الحسن باقی قصص و تواریخ در مجلد چهارم قصص چنین
 روایت میکند در فصل اخبار که این علامت قیامت که در عهد سلطان محمود سلجوق
 علیه الرحمه جماعت ترکمانان در حدود بادرد و خراسان ترمود آغاز نهادند و رقبه افتاد
 از رقبه طاعت سلطان بیرون بردند و کما شتکان جماعت سلطانی که در حادثه
 مبارک گاه سلطنت رفع کردند بلفظ آن پادشاه غازی رفت که کمان برم که آن جنس ترمود
 فساد آنجماعت ترکمانان از مقدمات خروج ترک است در بلاد اسلام چنانچه مصطفی
 صلی الله علیه و آله وسلم فرموده بود معلوم شد بعد ازین بیان دولت مغول کرده شود نشانی

الاول منهم قره خطا

لغات چنین روایت کرده اند که اول خروج ترک آن بود که قبایل قره خطا از بلاد چین و
 دیار مشرق بجد و دقالتق و بلا ساغون بیرون آمدند و از پادشاه طمغاج بر گشتند
 و سر عدای اسلام منزل و چرا خور کردند و ملوک افراسیاب که پادشاه مسلمان بودند و
 ازال افراسیاب متقا و سلجوقیان از پشت ایلت ماضی آن صحاری و چرا

خور بجا و نواجبات مراعی قبول کردند و مدتها چون اندک بودند بنی فساد و فتنه آرام
 نمیکرفتند و چون عهد من و فراغت ایشان امتداد پذیرفت و توالد و تناسل ایشان
 کثرت یافت مرد آغاز نهادند مدت ملک سخر با آخر نزدیک شده بود عصیان ظاهر
 کردند سلطان سخر روی بدیع ایشان آورد و تانیکو طراز از طرف خطابا لشکر بسیار پیش
 سلطان باز آمد و میان آنجماعت کفار و سلطان سخر مصاف شد و انحرام بر لشکر اسلام
 افتاد و ترکان خواتون که حرم سلطان بود اسیر شدند چون سلطان مراجعت کرد
 ایشان صلح طلب نمودند و ترکان خواتون را باز فرستادند و امان گرفتند چون
 فتنه غزان ظهور پذیرفت و ملک سخر بزوال آمد قره خاقوه تمام گرفتند
 و ملوک ترکستان با ستاد ایشان یکدیگر را مقهور میکردند و اموال و تحف و هدایا
 بر امید مدد بر ایشان میفرستادند و در قمع و از غناج همگرمیکوشیدند تا چنان
 شد که قره خاقوه فرمانده کشتند و قریب هشتاد و اند سال مدت استیلا می ایشان
 داشت و اول که ایشان فرمانده کشتند بزرگ تر ایشان متعاقب یکدیگر چند کس
 بودند و آنچه عهد ما نزدیک بود و از راویان استماع کرده شده است ایما و سنکر
 و اربرو تو ما و تانیکو بودند و پادشاه ایشان زنی بود و در این آخر کار بعد از آن زن
 مردی بود کور خان و او را خان خانان کشتندی بعضی چنین روایت کرده اند که
 او در سر مسلمان شده بود و الله اعلم بالحقیقه اما با اتفاق اول ایشان فرمان و ایام عادل
 بودند و با انصاف و جلالت و مسلمانان را تعظیم بسیار کردند و علمای را حرمت
 بداشتندی هیچ آفریده ظلم و تعدی جائز نشمردندی و چند کثرت لشکر ایشان از آب
 حیون و حدود بلخ و ترمذ و موطنان و کزروان و غر حستان تا سرحد غویب
 کرده بودند و جمله ماوراء النهر و فرغانه و خوارزم بعضی از خراسان هم احوال به
 ایشان میفرستادند و ازین مواضع چند کثرت مسلمانان را اسیر برده بودند و همه
 سلاطین غور و بامیان که ایشان را منقاد نبوده اند باقی جمله ملوک سرحد را منقاد آنجماعت
 گشته بودند و یک دو کثرت لشکر پادشاهان غور که پہلو انان آن لشکر سپهسالاران حرم

و محمد جزینک بودند لشکر خطار را مندم کم کرده اند بودند سپه سالار حرم در آن مصاف
 شهادت یافت و آخرین لشکر ایشان که از آب حیون عبیره کرد بطرف خراسان
 بگذشت آن بود که با سلطان غازی معزالدین محمد سام طاب مرقد مصاف
 کردند و چون عهد سلطان غازی محمد سام منقضی شد محمد خوارزم شاه بر ملک
 ترکستان استیلا یافت تا نیکو طراز با او مصاف داد و گرفتار شد و بر دست
 سلطان محمد خوارزمشاه اسلام آورد ثقات چنین روایت کرده اند که تا نیکو طراز
 پهل و سخ مصاف داد که بحکس او شکست خورد و سلطان گرت سوم بر بنگاه خطاز
 و جمایه را بگرفت و کشلو خان سنقر تارا با کور خان مصاف کرد و کور خان را گرفت
 و دولت خطایان در گذشت و آخر شد

الثانی جنکیر خان

جماعتی ارتفات چنین روایت کرده اند که از مصطفی علیه افضل التحیات جمعی از صحابه
 سوال کردند که متى الساعة یا رسول الله ما را اعلام فرمای که قیامت بعد ازین بچندگاه
 باشد فرمود ششصد و اند سال باشد و اندرا که در زبان پارسیان است بعربیت دو
 لفظ است یکی نیف دوم بضع اما لفظ بضع در قرآن بدو جای است یکی در قصه یوسف
 علیه السلام قَلْبَتْ فِي التَّجْرِ بضع سنین و این هفت سال اول بود و دوم در سوره
 روم و هم من بعد غلبته سيعلبون فی بضع سنین و آن هم هفت سال بود
 و این لفظ نیف در عربیت و اند که معنی آنست در زبان پارسی کلمه است که میان
 دو عقد عشرات ده افتد چنانچه ده و اند و بیت و اند و سی و اند چون بر لفظ مبارک
 مصطفی رفت ستانه و نیف پس باید که ظهور علامت قیامت میان ششصد و
 ده باشد صد و سول بعد و شهادت سلطان غازی محمد در شهر سنه اشنی و
 ستانه بود و او پادشاهی بود که آخر سلاطین عادل و ختم پادشاهان گشت و دولت
 او سی بود و فتنهای آخر الزمان را و ظهور علامت قیامت را دلیل بدین حدیث
 آنچه در آنسال که پادشاه غازی شهادت یافت در بند قه و وقایع مفتوح گشت

تاریخ

و چنگیز خان مغل درین سال خروج کرد و در ممالک چین و طمغناج فساد آغاز نهاد
 و در جمله کتب مسطور است که اول علامت قیامت خروج ترک است و جماعت
 ثقات صادق القول چنین روایت کرده اند که پدر چنگیز خان را ترجمی تبار نام
 و مترقبایل مغل بود در میان قوم خود فرمانده بود و قتی در شکار مرغی که
 طغرل نام آنست بدست او افتاد و او را طغرل تکین لقب شد و در همه اوقات
 به مجلس آن مرغ را نشان نداده است که بدست پادشاهی افتاده است و او بزرگ
 داشتند و در میان قبایل مغل یک ترک دیگر بود هم بزرگ و فرمانده و سرور و
 محترم و همه قبایل ترک در فرمان دو کس بودند و آنجماعت جمله مطیع و فرمان
 بردار خاندان التوتوخان طمغناج بودند و خراج گذاران دودمان او اما در میان
 ایشان فساد و دزدی و زنا بسیار بود و بر قول و فعل ایشان جز کذب و فساد
 نرفتی و همه اطراف قبایل ترک بدست فتنه و فساد ایشان در مانده بودند بدین
 اسباب و حرکات بردرگاه التوتوخان برایشان مذلت بسیار کردند و زو
 اسب فراوان التماس نمودندی چون پدر چنگیز خان بدو در جهان نمود و قتی
 متمریدی و کردن کشتی آغاز نهاد و عصیان ظاهر کرد و فوجی از حشم التوتوخان
 بنهب و قمع قبایل مغل نامزد گشت و بیشتر از ایشان بقتل رسانید چنانکه
 اندک عدد بماند جماعتی که از زیر تیغ باقی بمانده بودند با هم جمع شدند و از آن بلاد بطرف
 شمال ترکستان بوضع حصین پناه جستند چنانچه از هیچ طرف راهی نداشت الا
 یکدره و جمله آن موضع بحبال ریاسات محفوف بود و آن موضع و چراخو را کلران
 گویند و در میان این مرغزار چشمه است بس بزرگ نام آن یلیق جاق در میان
 آن مرغزار جایهای باش ساختند و آنجا مدت ها مقام کردند و بر او ایام توالدو
 تاسل بسیار شد در میان ایشان مرد بسیار رسید و جمعی با هم مشورت کردند که سبب
 بر افتادن ما و نهب و تاراج و اسیر گشتن و کشته شدن چه بود همه اتفاق کردند که
 آن حوادث و وقایع بسبب فساد بسیار افتاده بود از آن دست باز می باید داشت



چنگ

آخداي تعالی بار انصرت بخشید و کین خود را از لشکر التون خان باز خواهم و هر اینه این خبر
 فرماندهی ضابطه باید و امیری سالیس لازم تا دفع متعديان و ظلم متعندان و مکافات
 خصمان و انتقام التوخان تیسرید پرید چون چنگیز خان در میان اجتماعت بر جلوت
 و جلادت و دلیری و مبارزت مذکور و مشهور شده بود و اسم گرفته بر امارت او
 متفق شدند که جزا و هیچ کس را محل تکفل این امور نتواند بود و از هیچ یک این کار
 راست نیاید و جزا و دست ندهد چنگیز خان از جمله آن قبایل خود را بر انقیاد او امر
 و استمال فرمان و یایق و عهود بستید و بان طائفه بوجهی که معهود آن قوم بود قاعده
 آن همت را مستحکم گردانید و گفت اگر فرمان مرا منقاد خواهید بود چنان میباید که
 اگر پس از ابقول پیران و پدران ترا بقتل سپران فرماندهم جمله انقیاد نمایند برین جمله عهد
 محکم بستید و اول فرمان که داد آن بود تا سپران امیر بزرگ بیوراکه شریک پدر چنگیز خان
 بود کشتند و جمله قبایل را در فرمان خود آورده در دستداد جنگ و پرداخت آلت و
 عدت و سلاح مشغول گشت و چون عدو ایشان بسیار شده بود و کثرت گرفته شد
 انقضیت بسمع التون خان رسید و سیصد هزار سوار را فرود کرد تا سر راه انطالیفه
 منزل را محافظت کنند و آن در راه نگاه دادند و چنگیز خان مسلمانان را که در میان ایشان
 بود جعفر نام بوجه رسالت نزدیک التون خان فرستاد با تماس صلح یا جنگ
 التون سخنان فرمانداد تا آن فرستاده را مقید کردند و مدت ها نگاه داشتند آن شخص
 مجبوس بطریقیکه میسر شد از آن قید بگریخت و بر راه مخفی خود را بنزدیک چنگیز خان
 انداخت و حال با او باز گفت و از راهی که آمده بود او را اخبار کرد و چنگیز خان
 عزیمت خروج مصمم گردانید و لشکر با ساخته کرد و نخست بفرمود تا جمله قبایل
 منزل در پای کوهی جمع شدند و فرمانداد تا جمله مردان از زمان جدا کردند و فرزندان
 از مادران جدا کردند و تمامت سه روز و سه شب سر با برهنه کردند و سه روز
 هیچکس طعام نخورد و نگذاشتند که جانور یکی را شیر دهد و خود در خرگاهی رفت و طنان
 در گردن خود کرد و درین سه شبانه روز جمله فریاد میکردند که تنگری تنگری بعد از سه

روز بامداد روز چهارم از خرگاه بیرون آمد و گفت مرا تنگری نصرت بخشید اکنون
ساخته شویم تا کینه خود را از التون خان باز خواهیم زد و یکم بدان موضع حشمت
کردند بعد از سه روز از آنجا لشکر کشید بر راهی که آن جعفر نام مسلمان کر سخته آمده
بود از میان کوهها بیرون آمدند بروایت طمناج زدند و دست کشته کرده کردند
و بدوانیدند و خلقی را بر زیر تیغ آوردند و چون خبر حکیر خان منته کشت و بالتون خان
رسید کمان برد که آن سیصد هزار سوار که محافظت آن دره سر راه میکردند
منهزم شدند و قتل آمدند دل التون خان و جمله اهل بلاد طمناج شکست و چون
خبر عزیمت و نهب و قتل و تاراج بدان لشکر رسید که محافظت آن سر راه میکردند
از بیعت آنخان متفرق شدند و گشته و اسیر گشتند و حکیر خان بروایت تقرب و نعت
و طمناج استیلا یافت و بدر شهر طمناج و دار الملک التون خان آمد و مدت
چهار سال بر در شهر بود و بخلق نهادند و بینداختند چون سنک و خشت و غیر
آن کم شده پس بر چه آهن و رومی و مس و سرب و ارزیر بود همه در بخت
بنداختند پس بالت زر و نقره بعوض سنک در بخت میگرداشتند و بیرون
می نداشتند ثقات چنین روایت کرده اند که در آن مدت حکیر خان فرزند
بود تا بحکس از لشکر مغل بدان زر و نقره الثقات نمایند و از آن موضع که افتاده
است بر نگیرد و بعد مدت چهار سال که آن شهر فتح شد و التون خان بکریخت
پسرش و وزیرش بدست حکیر خان اسیر گشتند فرزند او تا از دفاتر خازن
مشرقان خزائن التون خان نقره رنجه زر با حاصل کردند که چند بالشت زر و نقره
بیرون نداشتند حکم آن نسخه با جمله زر و نقره طلب کردند و بدست آوردند چنانچه
پس از آن مذہوب نشد سید اجل بیار الدین سیدی شریف ذات ظاهر
قتب بود داعی منہاج سراج که جمع کنند این است از وی سماع
وارد که چون سلطان محمد خوارزم شاه مرا فرستاد و سبب آن رسالت
آنکه چون حدیث ظہور حکیر خان

و استلاء لشکر مغل بر ممالک طمغاج و تغز و تبت و اقالیم چین از اقصی مشرق لسمح
 خوارزم شاه رسانیدند میخواست تا تحقیق آن اخبار از معتدیان خود استطلاع
 کند و کیفیت و کمیت لشکر مغل و آلت و عدت و عدد ایشان تحقیق گرداند و
 این کاتب که مہناج سراج است حال سنه سبع عشر و ستائیه که اول سال عبور لشکر
 مغل بود بر حیون و خراسان در قلعه توکک شنید از لفظ عماد الملک تاج الدین
 دبیر جامی که یکی از ارکان خوارزم شاهی بود که سوداء ضبط ممالک چین در دماغ
 سلطان محمد خوارزم شاهی متکلمن شده بود و مدام متفحص آن مملکت می بود
 و از آئندگان ممالک چین و اقصای ترکستان می پرسید و مابندگان بوجه
 عرض داشت میخواستیم تا او را از سران غزمت بریم هیچ وجه آن اندیشه از خاطر
 او دفع نمیشد تا سید اجل بباء الدین را بجهت آن مهم فرستاد و سید بباء الدین
 چنان تقریر کرد که چون بحدود طمغاج و نزدیک دار الملک التونسخان رسیدیم
 از مسافت در پیشه بلندی سپید در نظر آمد چنانچه تا بدان موضع بلند در سه روز
 منزل یا زیادت بود ما را که فرستادگان خوارزم شاهی بودیم چنان ظن افتاد که
 مگر آن بلندی سپید کوه برف است و از راهبران و خلق آن زمین پرسیدیم گفتند
 آنچه استخوانهای آدمیان کشته شده است چون بکند منزل دیگر رفتیم چنان
 زمین از روغن آدمی چرب و سیاه گشته بود که سه منزل دیگر در آن راه بیایست
 رفت تا بر زمین خشک رسیدیم چندین تن از عفونت آن زمین بعضی رنجور
 و بعضی پلاک شدند چون بدر طمغاج رسیدیم بر یک موضع در پای برج حصا
 استخوان آدمی بسیار جمع بود استفسار کرده چنان تقریر کردند که در روز فتح
 این شهر بست هزار دختر بجز را از این برج بیرون انداختند و هماغها پلاک شدند
 تا بدست لشکر مغل نیفتد این جمله استخوانهای ایشانست چون چنگیز خان را بدیدیم سپر
 التون خان وزیر او را مقید پیش ما آوردند در وقت مراجعت تخته وهدایا بسیار
 بامان خدمت خوارزم شاه فرستاد و گفت محمد خوارزم شاه را بگویند که من پادشاه

آفتاب برآیدیم و تو پادشاه آفتاب فرو شدی میان ما عهد و مودت و محبت و
 صلح مستحکم شد و از طرفین تجار و کاروانها بیایند و بروند و ظرایف و بصاعت که در
 ولایت من باشد برتوانند و از بلاد تو همین حکم دارد در میان تخت و هدایا که نزد یک
 سلطان محمد خوارزمشاه فرستاد یک قطعه زر صامت چنانچه کردن شتری از گوه
 طمغاج و چنین نزد یک او آورده بودند چنانچه آن قطعه زر را بر کردن نقل مابست
 کرد و با ما پانصد شتر بار از زر و نقره و حریر قرمز خالی و قندز و مور و ابریشم و
 ظرایف چین و طمغاج با بزرگان خود روان کرد بر بیشتر آن شران زر و نقره
 بار بود چون با نزار و حصول شد قدر خان انزار غدر کرد و از محمد خوارزمشاه اجازت
 طلبید و جمله تجار و آیندگان و رسل را بطمع آن زر و نقره بقتل رسانید چنانکه هیچ
 یکت از آن خلاص نیامستند الا یک شتربان که در حمام بود و در آن واقعه از راه
 کفخن خود را بیرون انداخت و در محاطت خود چیل انجخت و از راه بیابان بیلا د
 چین و طمغاج باز رفت و چکنیز خان را از کیفیت آن غدر اعلام داد چون حجت
 تعالی خواسته بود که آن غدر را سبب خرابی دیار اسلام گرداند سر و کان امر الله
 قَدْ رَأَى قَدْرًا ظَاهِرًا سَبَبَ الْمَقْدَرِ كَانِ سَيَاكُتِ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ بَخْلِهِ
 داعی منهاج سراج از پسر ملک رکن الدین خلصار شنید و او از شاه سیستان که از جمله
 شاهزادگان نیروز و خواص خوارزمشاهی بود که آن پادشاه سوگند یاد کرد که در هر
 خزانه که یک دنگ زر و یا نقره از آن بزرگانان چکنیز خان و لشکر مغل درآمدت
 آن خزانه و مملکت بدست چکنیز خان و لشکر مغل افتاد حدیث و قایع سلطنت
 ثقات چنین روایت کرده اند که چون آن کرخیته با چکنیز خان واقعه بزرگانان فرستاد
 او باز گفت فرمان داد تا لشکر کرستان و چین و طمغاج جمع شدند هشتصد علم
 بیرون آورد و در زیر علم یک هزار سوار و سیصد هزار اسب نامزد بهادران کرد
 و بهادر مبارزان کوبید هر ده سوار می راسته کوسپند تغلی فرمود تا قید کنند و یک
 دیکت آهنین را و یکت مشک آب و قیز روی براه نهادند و از آنجا که سرحد

ولایت او بود تا با هزار سه ماه راه بیابان ویران بود فرماد تا آن سه ماه راه بیابان را
 بدین قدر توشه قطع میباید کرد باقی بقیمه و شراب میباید ساخت کلهای اسب چند که
 در حد و عدو احصا نیاید پیش گردند و روی بدیار اسلام آورند و در آخر شهر مسنه
 ست عشر و ستار سه هزار که فتنه آنجا تولد شده بود بیرون آمدند اگر چه کوفته راه و
 بی برکت بودند تا از جلادت و رجولیت و دلیری که حقتعالی در خلقت چکنیز خان و لشکر
 مغل تعبیه کرده اند و بود بدت نزدیکت انرا را گرفتند و خرد و بزرگ را بزیر تیغ
 آوردند و هیچ آفریده را از نذو نگذاشتند و جمله شهید گردانیدند بدینجا حکایتی عجب سماع
 افتاده است از یکی بازرگانی که او را خواجه احمد وحشی گفتندی صادق القول بود
 چنین تقریر کرد که از ثقات شنیدم که چکنیز خان در بلاد طمناج بعد از آنکه ضبط کرده
 بود مدت چهارده سال در آن بلاد فتنه کرده و خون ریخته شبی بچو اب دید
 که دستاری بغایت درازی در سر می بندد چنانچه از درازی آن دستار و
 عقد کردن آن او را سامت آوردی و بر بستر چنان بودی که خرمی بزرگ چون از
 خواب بیدار شد با هر کس از مقربان و ارباب دانش که با او بودند باز میگفت
 هیچیک آنرا تعبیر نمیکردند که دل او بر آن قرار گرفت تا یکی از مقربان گفت
 که این لباس بازرگانست که از اطراف مغرب آیند بدین زمین ایشان را
 طلب باید کرد تا این تعبیر از آنجماعت معلوم کرد و حکم آن تدبیر جهت تعبیر
 طلب کردند در میان بازرگانان چند تن معدود یافتند از تجار عرب و
 دستار بند ایشانرا طلب کردند و شخصی که مهتر و عاقل تر از اطلب بود خواب
 خود را با او باز گفت آن بازرگان تازی گفت عهد تاج و افسر عرب است که
 العمام تیجان العرب و پیغامبر مسلمانان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 است دستار بند بوده است و خلفای اسلام دستار بند اند تعبیر خواب
 تو آنست که ممالک اسلام در تصرف تو آید و دیار اسلام را ضبط کنی این سخن
 موافق رای چکنیز خان آمد و بدین سبب غنیمت او بر ضبط دیار اسلام مصمم

کشت بر تاریخ باز آمدیم چون انزار را بگرفت و خلق را شهید کرد از آنجا بطرف بخارا
 آمد غره دمی الحجه سنه ست عشر و ستمانه بدر شهر بخارا لشکرگاه شد و از جهت
 سلطان محمد خوارزمشاه کشلو خان امیر آذرباد و از ده هزار سوار در بخارا بود شهر را
 محصر کردند روز عید قربان سنه ست عشر و ستمانه شهر بخارا و قلعه را بگرفت و جمله
 خلق از خواص و عوام و علما و اشراف از زن و مرد همه را از شهر بیرون کرد و شهید
 کردند و جمله شهر و کتابها را تمام بسوخت و خراب کرد و اندک خلق را اسیر کرد
 و از بخارا روی بطرف سمرقند نهاد و مقدم شکر چنگیز خان که از بیابان بیرون آمد و انزار
 بگرفت و بدر بخارا آمد و بگرفت ترکی بود نام او متوجی جزئی مردمی بغایت جلد و
 بلفظ مغلی جزئی حاجب را گویند چون بدر سمرقند آمد باول آمدن لشکر مغلی کمین
 ساختند و اهل سمرقند بخت بیرون رفتند چون کمین بکشدند نهر میت بر لشکر
 اسلام و اهل سمرقند افتاد و بقدر پنجاه هزار مسلمان شهید شدند و بعد از آن قریب
 ده روز چیزی زیاده بر اطراف مقام کردند و در سمرقند از جهت سلطان محمد
 خوارزمشاه شصت هزار سوار بود از ترک و غوری و تاجیک و خلج و قرغ
 و جمله ملوک غور چنانچه خرزور ملکی و زنجی و حرم و دیگر ملوک غور هم آنجا بودند
 روز عاشورا دهم ماه محرم سنه سبع عشر و ستمانه سمرقند بگرفت و شهر را خراب
 کردند و بسوخت و بعضی را اسیر کرد و اطراف ماوراء النهر و فرغانه تا در بلا
 ساغون لشکرها نامزد کرد و شهرها جمله خراب کرد و خلق را شهید کردند
 و در ضبط اطراف ممالک افواج مغلی فرستاد کشلو خان تار که پادشاه
 زاده قبائل تار بود و کورخان خنار را بگرفت آورده لشکر در عقب او از بالای
 ترکستان نامزد کرد تا او را در حدود جاب و مقصبه کیکرب که غرستان و
 کوهمپایه سمرقند است بگرفت و بکشت و چون خبر گرفتن سمرقند و شهادت و
 اسیر شدن خلق و لشکر اسلام که آنجا بود بسطان خوارزمشاه رسید بدو
 بلخ چنانچه بتقریر پیوسته است از آنجا منتهزم شد و بطرف نسا بود آمد و چون

خبر رفتن خوارزمشاه از حوالی بلخ و تفرقه غلبه لشکر باسمع چنگیز خان رسید از لشکر
 گاه مغل شصت هزار سوار در تبع دو مغل بزرگ یکی سوده بهادر و دو میه نوین
 در عقب سلطان محمد خوارزمشاه از حیون عبور فرمود و بطرف خراسان فرستاد
 آن طائفه در ماه ربیع الاول سنه سبع و ستمائة از آب حیون عبور کردند و حکم
 فرمان چنگیز خان بیخ شهری از شهرهای خراسان ضرری نرسانیدند و تعلق نگرفتند
 مگر در ولایت هرات بموضع که آنرا پوشنج گویند یکی از اکابران لشکر در تاخت
 در آن موضع بدوزخ رفت و آن حصارک مختصر بود بجنک بگرفتند و جمله
 مسلمانان را آنجا شهید کردند و از آنجا بطرف نسا پور برآمدند و بدر شهر نسا پور
 رسیدند و آنجا جنک شد و اما دچنگیز خان کشته شد با انتقام آن مشغول شدند
 و بطرف طبرستان و مازندران رفتند در طلب سلطان محمد خوارزمشاه و سلطان
 که بر در تمشه که راه مازندران است لشکر گاه داشت که ناگاه لشکر مغل بومی رسید
 سلطان التمر حاجب را در زیر چتر در قلب لشکر بگذاشت و او را فرمان داد که لشکر را
 بطرف دامغان و عراق برود و خود بگو بهای مازندران در رفت و بدریانش
 چنانچه پیش ازین بتقرر رسیده است لشکر مغل دو فوج شد یکفوج که بیشتر بود
 در عقب لشکر خوارزمشاه بطرف عراق براند و فوج دیگر اندکتر بدر تمشه مازندران
 فرورفت و از هر دو فوج بیشتر خبری که آن تحقیق را شاید بخراسان نرسید بعضی
 گفتند چون سلطان خوارزمشاه را در مازندران و عراق نیافتند بر لشکر سپه سلطان
 که او را رکن الدین غوری میباشی گویند زدند او را و لشکر عراق را شهید کردند و
 از راه آذربایجان بطرف قباقر بیرون رفت و الله اعلم بالصواب
 حدیث گذشتن لشکر چنگیز خان بر حیون بطرف خراسان
 چون میهن سوده بهادر با شصت هزار سوار بر خراسان بگذشت و بطرف
 عراق رفت آشوب در خراسان افتاد و فتنه ظاهر شد و هر کس از ملوک را
 بفرمان سلطان بطرفی اتفاق افتاد و حصارها عمارت کردند و شراب را خنق

ساختند و استعداد جنگ و محافظت قلعه بقدر امکان مهیا گردانیدند که هر طرفی را
 بلکی سپرده بود و نامزد کرده و قلعه ترمذ را بشکرستان داد و مهتر ایشان امیرزنگی
 ابی حفص بود و امیر سرسنگ سام از سه پهلوان را بجوار بلخ و طخارستان فرستاد
 که طول و عرض آن قلعه بقدر چهار فرسنگ است و حصار بامیان بامیر عمر کردی
 حواله کرده بود و ملک ختیارالدین محمد علی خرپوست فرمانشده تا از پرشور بضمیطا شهر
 غزنین آید و آن بلاد را محافظت کند و ملک حسام الدین حسن عبد الملک سرزاد
 که بقلعه و شهر سنکه غور بود و ملک قطب الدین حسن بن علی از زمانه ادا تا قلعهای
 غور معمور گرداند و در محافظت آن بلاد جدید بلخ نماید و ملک انکتاب ختیار الملک
 و دولتیار طغرانی را بقلعه کالیوار فرستاد و دو پهلوان بزرگ خراسان که
 ایشانرا پسران یوزبک گفتندی در آن قلعه بودند و ملک شمس الدین محمد جرجانی را
 در شهر هرات نصب فرمود و حصار فیوار را بپهلوان اصیل الدین نیشاپوری و اما
 مبارک پهلوان سپرد و قلعه نصر کوه طالقانرا بمعتمدان ملک شمس الدین اتسیر
 حبیب حاجب داد و حصار رنگ کزروانرا بخدم النحان ابی محمد داد و قلعه غور حیاتا
 بعید ابی مهملان شیران سپرد و قلعه غور بملک غور سپرد و شهر فیروزه کوه بمملکت
 مبارک الدین سرواری داد و قلعه توکلت بامیر حبشی نیره و در مفوض فرمود و در هر
 قلعه و شهری یکی را از معارف ملوک ترک و غوری و تاجیکت نصب کرد چون
 سلطان محمد خوارزمشاه بطرف بازندران بهزیمت رفت و لشکرهای اسلام
 پریشان شد چنگیز خان از ضبط ممالک بلاد سمرقند فارغ شد و سوار در عقب
 سلطان محمود روان کرد و لشکرهای دیگر با طرف خراسان نامزد کرد و ارملان خان
 قیاق را که مسلمان بود بقدر شش هزار مسلمانان داشت همه عجمی طولان و جزلی
 و لشکر مغل سیاهی حصار و بلخ تخارستان فرستاده و خود بالشکر قلب از سمرقند
 سیاهی قلعه ترمذ آمد و بجنگ پیوست و بعد از چند روز که مسلمانان ترمذ جنگهای
 بسیار کردند و مغل بسیار را کشتند و مسلمانان بسیار شهید شدند اهل حصار ترمذ را

بسنگ منجیق عاجر کرد ایندو آن قلعه را بگرفت و جمله را شهید کرد و از آنجا لشکرهای مغل را
 بطرف خراسان و غور و غزنین فرستاد و هر لشکر که بطرف خراسان و غور میفرستادند
 ممر ایشان از نصرکوه طالقان میبود عیاران از نصرکوه فرود می آمدند و بر افواج حشم
 مغل میزدند و اکثر مواشی بازمی بستند و بسیار مغلان را بدو زخ میفرستادند چون از
 جهاد طالقانیان فارغ شد مبالغ فوج از لشکر مغل نامزد حصار نصرکوه شدند و حصارا
 کردیچ کردند و جنگ قائم شد و اقلان جزئی و سعدی جزئی با داماد چنگیز خان که
 فیقونوین نام او بود و چهل و پنجاه سوار داشت نامزد بنده و با طرف غور و خراسان
 در تاخت و هر چه در اطراف شهر و قصبات و رساتیق خراسان و غور و کرسیه
 مواشی بود جمله بدست حشم مغل افتاد و تا غزنین و بلاد طخارستان و کرسیه رسیده
 شد و اغلب مسلمانان را شهید کردند و بعضی را اسیر کردند ایندو درین سال سنه
 سبع و شصت و ستائمه مدت هشت ماه لشکر مغل اطراف میزدند و درین تاریخ کاتب این
 اوراق منتهای سراج در حصار تولک بود و برادر کاتب در شهر و حصار فیروزه کوه بود
 درین سال لشکر مغل بیای حصار استیده غور آمد و مدت یازده روز جنگهای سخت
 کردند و در آن قلعه امیر و مقطع سپهسالار تاج الدین حبشی عبد الملک سرزاد بود ملک
 بزرگ با شهادت تمام فاتا چون قضای آسمانی در آمده بود با ایشان صلح کرد و در میان
 ایشان رفت او را نزدیک چنگیز خان بردند چنگیز خان او را خسر و غور لقب کرد و
 اعزاز نمود و باز فرستاد تا دیگر حصارها دست دهد چون باز آمد بعد از آنکه چنگیز خان
 جلال الدین منکیرنی خوارزمشاه را برب آب سند شکست تاج الدین حبشی عبد الملک
 از کفار روی تافت و با ایشان تقبال مشغول شد و بخواه شهادت رسید همین
 سال لشکر مغل با اقلان جزئی بدر شهر جزئی و در شهر فیروزه کوه آمدند و مدت طست و
 یکروز جنگهای سخت کردند و بر آن شهر دست نیافتند نامراد مراجعت کردند
 و چون فصل زمستان بود برف بر قبائل غور یاریدن گرفت و لشکر مغل از خراسان
 روی بباوراء النهر نهادند و آن لشکر که در غور بود بقدر طست هزار سوار بود و در مدت

هشت ماه و چند روز بیای قلعہ فوجی از ایشان با ختی غازیان قلعہ توالت و این
داعی که منہاج سراج است در میان غازیان با کفار جہاد میکردند چنانچه کفار را
امکان نزدیک شدن قلعہ و حصار نبود می مدت هشت روز آن بود که تمامت
روز لشکر مغل زیر پای حصار میگذاشت ثقات چنین تقریر کرده اند که اسیران مسلمانان
بست کفار چندان بودند که برای خاصہ چنگیز خان دوازده ہزار دختر بکر برگزیدہ بودند
و با خود می بردند خالصہم اللہ من انیدہم و در کفار بقہرہ و قدرتہ

حدیث عبور کردن چنگیز خان از آب جیحون

چون ربیع الاول سنہ ثمان عشر و ستمانہ در آمد لشکرهای مغل کرت و کیر نامزد اطراف
خراسان و غور و عربستان شد و چون لشکرهای مغل را گذر بر قلعہ نصر کوہ طالقان
می بود و غازیان آن قلعہ رجولیت و جان سپاری مینمودند و این حدیث بسبع
چنگیز خان میرسید و لشکری که بیای آن قلعہ آمدہ بودند و بر آن قلعہ دست نمی یافتند
و امکان نشتج نبود چنگیز خان بجهت گرفتن آن قلعہ از آب جیحون عبور کرد و در پشت
نغان و بیابان کعب که میان بلخ و طالقان است مقام نمود چون کار برابر
نصر کوہ تنگ شد دل بر شہادت نهادند و دست امید از حیات شستہ پیش از
حادثہ فتح آن قلعہ و رسیدن بدرجہ شہادت بسہ ماہ جملہ با اتفاق یکہ کیر جامعہای
گبود کردند و ہر روز مسجد جامع قلعہ حاضر میشدند و ختم قرآن میکردند و تعزیت خود می
داشتند و بعد از تعزیت و ختم یکدیگر را و داع میکردند و سلاح می پوشیدند و بجای
مشغول میکشند و مغل بسیار را بدور رخ میفرستادند و بعضی از انظاریفہ شہادت
میرسیدند چون شدت مقاتلت آن غزاة چنگیز خان رسید از پشتہ نغان
بیای قلعہ آمد و بجنگ پیوست و بر یکطرف قلعہ کہ دروازہ بالا بود خندق در سنگ
حفر کردہ بودند بزخم سنگ منجنیق بارہ آن موضع را بگردانیدند و خندق را
انہا شستہ کردند و بقدر صد کزک شادہ گردانیدند و لشکر مغل را مجال گرفتن قلعہ
ظاہر شد اما چنگیز خان از غایت غضب سوگند میبود خود یاد کرد کہ آن قلعہ را

سواره بکرم مدت پانزده روز دیگر جات کرد و راه راست کرد تا آن قلعه را گرفت
 چون سوار مغل در قلعه را ندانند اهل قلعه بقدری با ضد مرد عیار جنگی گره بسته از طرف
 دروازه طالقان بیرون آمدند و بر لشکر مغل زدند و صف ایشان بر هم دریدند و
 بیرون رفتند چون دره و لور با نزدیکیت بود بعضی شهادت یافتند و بیشتر سبک
 بیرون رفتند چنگیز خان آن قلعه را خراب کرد و جمله خلایق را شمشیر کرد ایند

حدیث آمدن سلطان جلال الدین خوارزمشاه بغزنین
 و وقایع که او را آنجا روی داد

چون سلطان محمد خوارزمشاه نزدیک ملک احتشام الدین محمد بن علی خرنوسست
 غوری فرمان فرستاد تا از پرشور که اقطاع او بود بغزنین آید و او مرد کار دان مج دلاور
 و مبارز چنانچه بود و مدت ده سال نصر کوه طالقان را از لشکر خوارزم نگا داشته
 بود و در خراسان و غور مشهور و مذکور گشته اصل او از ملوک کبار غوریان بود چون
 بغزنین آمد از اطراف لشکر اسلام روی بدو نهادند و در حضرت غزنین لشکر بسیار
 جمع کرد چنانچه بقدر صدوسی و ستم هزار سوار جبار تمام سلاح در عرض آمد و غزیت
 بر آن مصمم گردانید که لشکر مرتب گرداند و معاضد بر چنگیز خان برانند که دلشسته لغمان لشکر
 گاه داشت و او را مقهور گردانند مدام در تربیت لشکر و استعداد چشم میبود و اکابر و
 معارف خوارزم که از خدمت سلطان محمد جدا افتاده بودند نزدیک او آمدند و شهاب
 الدین الب که وزیر مالک غزنین و غور بود و از جهت خوارزمشاه بغزنین آمد در
 غزنین کو توالی بود که او را صلاح الدین گفتندی از قضیه کردگان بفرمان سلطان
 محمد چون محمد علی خرنوسست لشکر جمع کرده بود و ملک خان بیعت در وقت فرار بطرف
 سیستان رفته بود چون هو اگر م ش روی بطرف غزنین نهاد و خبر سلطان جلال الدین
 منگیزی از خراسان رسید که بطرف غزنین می آید شهاب الدین الب وزیر با صلاح
 الدین کو توالی در خفیه غدیری اندیشه کرد و بزعمی مهیا گردانید و ملک محمد خرنوسست را
 بضیافت و بزم طلب کرد و آن ملک غازی با صلاح الدین کو توالی بزخم کار و

طارستان و قلعه‌های بامیان چون لفرمان چنگیز خان ارسلان خان
 فیاتق مسلمان بالشر خود و طولان جزئی منغل سیامی قلعه و نخ رفتند مدت هشت ماه
 آنجا بنشینند و چون آنقلعه از هیچ طرف راهی نداشت لشکر منغل را فرمادند
 تا از اطراف و حوالی آن کوه پاهای درخت و شاخ می بریدند و در پاس
 قلعه می انداختند و با خلق چنان می نمودند که آن دره را انباشته خواهند کرد و بعد
 سال آن دره انباشته نشود از زرنی چون بلای آسمانی و قضای ربانی نازل شد بود
 پسر رئیس و نخ در میان لشکر منغل افتاد و ایشان را دلالت و ره‌نمونی کرد بر راهی
 که یک پیاده سبک رو توالتی رفت در میان کوه‌های آن کوه طقمای سنگ است
 بسان صفها در مدت سه شبان روز مردم منغل را می برد و در آن طاقما پنهان میکرد
 تا چون مردم آنجوه بر بالای قلعه برفت روز چهارم آن بوقت صبح لغره زدند و تیغ در
 جماعتی گرفتند که دزوازه حصار را محافظت میکردند تا دزوازه را از مرد خالی کردند
 و لشکر منغل بالای قلعه رفت و تمام مسلمانان را شهید کرد و دل از آن صم فارغ گردیدند
 و بالای قلعه و نخ ایشان را فرمان شد تا سیامی قلعه فوار قادس آمدند و در بندان
 نصر الله المؤمنین و در الکافرین حدیث کشاده شدن شهرها
 خراسان و شهادت اهل آن ثقات چنین روایت کرده اند که چنگیز
 خان را چهار پسر بود بهتر را توسی نام بود و کمتر از او را جغتای نام بود و سوم را اکتای
 و چهارم را که کمتر از همه بود تولی نام بود چون چنگیز خان از ماوراء النهر عزیمت خوانان
 کرد توشی و جغتای را بالشر کران بطرف حوارزم و قچاق و ترکستان فرستاد و
 تولی را بالشر بسیار بطرف شهرهای خراسان نامزد کرد و اکتای را با خود نگاه
 داشت در شهر سنه سبع و ستمائه تولی از پیشته کوه لغمان روی بطرف مرو نهاد
 و آن شهر را بگرفت و خلق را شهید کرد و از آنجا بطرف نسا پور رفت و شهر نسا پور را
 بعد از جنگ بسیار بگرفت و با تمام آنکه داماد چنگیز خان در آن بنو طمع گشته
 شده بود خلق آن شهر را تمام شهید کردند و شهر را خراب کرد و دیوارهای شهر را

بست کرد و جفت کا و بر بست و بر شهر براند چنانچه آثار عمارت آن شهر باقی نماند چون
 از آن شهر و اطراف و نواحی فارغ شد از آنجا بطرف هرات آمد و بر در شهر هرات
 لشکر گاه کرد و جنگ پیوست و بر هر طرف منجیق نهاد و ملک شمس الدین محمد جرجانی
 و ملک تاج الدین قزوینی و دیگر امرا که در شهر بودند مستی جنگت شدند فاما ثقات
 چنین روایت کرده اند که هر سنک منجیق که از شهر بر لشکر گاه مغل راست میگذرند
 بر هوار رفتی و بر همان شهر فرو آمدی شهری که سلطان محمد خوارزمشاه در مدت یازده
 ماه بر در آن شهر مقام کرده تا فتح آن او را مسلم شد در مدت هشت ماه لشکر مغل آنجا مقام
 کرد و آن شهر را که سد سکندر بود بگرفت و خلق را شهید کرد و ثقات چنین روایت کرده
 اند که شصدهزار شهید در ربع شهر در شمار آمد بین حساب بیست و چهار لکه در چهار طرف
 شهر از مسلمانان شهید شدند و چون تولی غزیت باز گشتن کرد بعضی را از آن سیران
 آزاد کرد و ایشان را شخم داد و بکذاشت و فرمان داد تا آن شهر را آبادان کند حکایت
 حکایتی بر این موضع لایق است آورده شد از وقایع آنوقت در شهر سنه شصتی غیر
 و ستانه کاتب این تاریخ منهاج سراج را اتفاق سفری افاد
 باسم رسالت از غور با شاریت ملک سعید رکن الدین محمد عثمان بر
 طرف قستان برای اصلاح راه کاروانها و امن بلاد چون شهر قاین و صول
 بود آنجا امامی دیده شد از اکابر خراسان که او را قاضی و حید الدین بروشنجی گفتند
 آن امام تقریر کرد که من در حادثه شهر هرات بودم هر روز بر موافقت غازیان سلاح
 می پوشیدم و بر سر باره رفتی و کثرت سواری نگاهداشتی روزی در میان
 جنگ و غوغا بر سر باره شهر هرات بودم با سلاح تمام از خود و جوشن و غیر
 آن ناگاه پای من از سر باره خطا کرد بجانب خندق در اقدام چنانچه سنکی یا
 کوی بر روی خاکریز میخلطیدم و بقدر پنجاه هزار مغل بر تدم دست به تیر و سنک
 بر من میداشتند تا غلطان میان لشکر کفار اقدام بدست جمع که جنگ در پا
 فضیل و روی خاکریز میان من و خندق آمده بودند کفار شهیدم و این حادثه بر موضعی

بود که توی سپهر چنگیز خان در مقابل آنخیمه نصب کرده بود بر کنار خندق و لشکر مغل
 در نظر او جنات میگردد و چون من از باره بقدر طبیعت کز بر روی خاک گریز تا قعر خندق که
 چهل گز دیگر بود غلطان فرود آمدم حقیقتا بعصمت خود مرا نکا بداشت که هیچ
 زخم بمن نرسید و هیچ عضو از اعضای من جسته و شکسته نشد چون بزین رسیدم
 جمعی را بتجلیل بدو اندیکه آن شخص را نند و بیاید و هیچ وجه عصمت مدعیید حکم آن
 فرمان چون مرا نزدیک توان بردند در من نظر کردند و فرمودند که بنگرید تا هیچ زخمی
 دارد و چون هیچ زخمی نبود فرمودند که توجه کسی از جنس آدمی یا پری یا دیو یا فرشته
 یا تعویذی از اسما، الخ تکبری داری بصدق بازگویی تا حال عصیت من روی بر
 زمین بنامم و کفتم من آدمی بیچاره ام از جنس دانشمندان و دعا گوینان اما کت
 چیز با من بود گفت با توجه بود روی بر زمین بنامم و کفتم که نظر چون تو پادشاهی
 بر من افتاد بدان سعادت در عصمت بنامم قول را این عرضه داشت من
 موافق افتاد و بنظر رضا در من بگریست و فرمود که این شخص مرد عاقل است و در نا
 لایق خدمت چنگیز خان باشد او را تیمار بسیار باید داشت تا بدان خدمت برده
 شود فرمان داد تا مرا یکی از ان مغلان محترم سپردند چون از فتوح بلاد خراسان
 فارغ شد مرا با خود بخدمت چنگیز خان برد و مقصود از کت و بخدمت چنگیز خان قربت
 تمام یافتیم و مدام ملازم در گاه او بودم سپهسالار این اخبار را بنیاد و سلاطین مجسم و
 ملوک ماضی میپرسید و میگفت محمد علیه السلام از ظهور من و جهانگیری من هیچ
 اعلام داده بود من عرض داشتم احادیثی که در خروج ترک روایت کرده اند بر لفظ
 او رفت که دل من گواهی میدهد که تو راست میگوئی تا روزی در اشای کلمات
 مرا فرمود که از من قومی نامی باقی بخواهد ماند در کیتی از کین خوانستن محمد اغزی یعنی
 سلطان محمد خوارزمشاه برین لفظ میگفت و اغزی بر لفظ مغلی دزد باشد و این
 معنی بر لفظ او بسیار بر رفت که خوارزمشاه پادشاه نبود و زو بود اگر او پادشاه
 بودی رسولان و بازرگانان مرا نکشتی که با نزار آمده بودند که پادشاهان رسولان و

بازرگانان را نکشتند فی الجمله چون از من پرسید که قومی نامی از من بخواهد مانند من روی
 بر زمین بنهد و گفتم که اگر خان مرا بجان امان دهد بیکت کلمه عرضه دارم فرمود که ترا
 امان دادم گفتم نام جانی باقی ماند که خلق باشد چون بندگان خان جمله خلائق را
 بکشند نام چاونه باقی ماند و این حکایت که گوید چون من این کلمه تمام کردم تیر و کمان
 که در دست داشت بینداخت و بغایت در غضب شد و روی از طرف
 من بگردانید و پشت بطرف من کرد چون من آثار غضب در ناصیه نامبارک
 او مشاهده کردم دست از جان بشستم و امید نجات منقطع گردانیدم و با خود
 یقین کردم که هنگام رحلت آمد از دنیا برضم تنغ چنگیز خان خواهم رفت چون ساعتی
 برآمد روی من آورد و گفت که من ترا مرد عاقل و هوشیار میدانم بدین سخن مرا
 معلوم شد که ترا عقلی کامل نیست و اندیشه ضعیف تواند کی بیش ناپادشاهان در
 جهان بسیار اند که با کسی اسب لشکر محمد غزنی آمده است من آنجا کشش
 میکنم و خراب میکنم و انهم باقی خلائق در اطراف دنیا و ممالک دیگر پادشاهانند
 حکایت من ایشان خواهد بود و مرا پیش او قربت نماید و پیش او دور افتادم
 و اندیمان لشکر بکر بخیم و خدای تعالی یا احمد و ثنا گفتم و از آنجا خلاصی یافتم الحمد لله الذی
 اذنب عنا الحزن ربنا العفور شکور حمدیث و قابع خراسان
 گوشت در قوم چون سلطان جلال الدین خوارزمشاه لشکر مغل را در حدود بامیان
 و غزنین چند کت مننزم گردانید و چنگیز خان روی بجلال الدین آورد و بطرف سغد
 آمد و خراسان فتح بجمله شهرهای خراسان بر رسید شنگیان مغل بجز شهر و قصبه که
 بودند همه را بدوزخ فرستادند و در هر موضعی متعلقی پیدا شد چون چنگیز خان
 سلطان جلال الدین را بلباب سغد مننزم گردانید و ساور بهادر را با کتای
 بغزنین فرستاد تا شهر غزنین را خراب کرد و خلق را از شهر بیرون آورد و شید
 گردانید و بعضی را انبیر گرفت و چنگیز خان از کنار آب سغد در عقب
 عراقیان مسلمان که لشکر بسیار و مرد بسیار بود بطرف کیری رفت و قلاع لبری و

کوه پاهیار ابلشاد و مسلمانان را نشید کرد و مدت سه ماه بولایت کبری مقام کرد و از
 آنجا رسولان بخدمت سلطان سعید شمس الدین و الدین فرستاد و بدان عنایت
 میبود که لشکر بطرف هندوستان آورد و از راه فراجل و کامرود بزمین چین بازو
 فاما چنانچه شانه میسخت و میدید اجازت نمییافت که بزمین هند آید اما او را از
 طرف طمغاج مسرعان خبر آوردند که خانان تنگت و طمغاج عصیان آورد و آن مملکت
 نزدیک است که از دست او برود بضرورت از کوه پاهیه کبری مراجعت کرد و آن کوهها
 همه برف گرفته بود فرمود تا برف ببرد و رفتند و از پشت بلاد غزنین و کابل بطرف
 ترکستان و کاشغر باز رفت و از کبری در عین زمستان اکتامی را با لشکرهای منغل
 بطرف غور و خراسان فرستاد و اکتامی بموضع آمد میان غور و غزنین که آنرا
 پل آبنگران گویند نزدیک فیروزه کوه آنجا لشکر گاه کرد و سعدی جزبی و منگده جزبی
 و چند نوین دیگر را با لشکر گران نامزد سیستان کرد و ایله نوین را که منجینی خاص حکیم
 خان بود و ده هزار منغل منجینی در خیل او بود نامزد حصا یا شیار غر جستان کرد
 و ایلیچی نوین را نامزد جبال غور و هرات کرد فی الجمله بمر طرف از اطراف غور و هرات
 و خراسان و سیستان شخمه کان و حشمها نامزد شد و تمامی زمستان این افواج
 حشم منغل که با طرف رفته بودند قتال کردند چون خبر گشتن شخمکان بکنگیز خان رسید
 بود فرمان داد که آن خلق را من گشته ام از گجا زنده بشوند درین مرتبه فرمان چنان
 است که سر خلق از تن جدا کنند تا زنده نشوند برین جمله همه شهرهای خراسان را
 بار دیگر خراب کردند و لشکری که بدر سیستان رفته بود سیستان را بچنگ بگرفتند و
 در هر کوئی و خانه جنگ بایست کرد تا بر خلق دست یابند که مسلمانان سیستان از
 زن و مرد و خورد و بزرگ جمله جنگ کردند از کار و تیغ تا همه کشته شدند و عورات
 همه شادوت یافتند و لشکری که بدر هرات رفته بود در هرات خواجه بود او را خواجه
 فخر الدین عبدالرحمن عبرانی مراف گفتندی خواجه در غایت ثروت و احترام درین
 مرتبه او شهر هرات را چند روز نگاهاشت و طاعت مبارک زالدین شیرازی از حصار